



IRANWORLDINSTITUTE

دستاورد های فدرالیسم در چند کشور جهان سوم

م. ر. خوبروی پاک

این یادداشت چکیده ای از بخشی از کتاب « فدرالیسم در جهان سوم : از امارات تا ونزوئلا » است که امید است در سال نوی خورشیدی منتشر شود.

هدف این کتاب، نخست، نشان دادن شمار کشورهای فدرال در جهان سوم است که در نوشته های سیاسی ایران مغشوش ، نامعین و بر حسب تمایل نویسنده است! و دو دیگر نشان دادن وضع نا بسامان این کشورهاست. بدیهی است بر سر آن نیستم که شکل دولت متمرکز و یا شیوه آن را تبلیغ کنم ؛ بویژه که خواننده آگاه می داند که بسیاری از این نابسامانی ها در کشورهای غیر فدرال نیز وجود دارد.

کشورهای فدرال جهان سوم عبارتند از : امارات متحده عربی - پاکستان - عراق (در حال فدرال شدن) - مالزی - هند - بوسنی و هرزه گوین - سربیی و مونتنگرو(که از هم جدا شده) - آفریقای جنوبی- اتیوپی - جزایر کومور - نیجریه - آرژانتین - برزیل - سنت کیتس و نویس - مکزیک - ونزوئلا - میکرونزی.

فهرست مطالب کتاب برای هر یک از کشورها عبارتست : شناسنامه - پیشینه تاریخی - بررسی فدرالیسم از دیدگاه اجتماعی- سیاسی - بررسی فدرالیسم از دیدگاه حقوقی - بررسی مسائل اقتصادی و مالی - دستاورد فدرالیسم و کتاب شناسی. نوشتار حاضر چکیده ای از بخش دستاورد فدرالیسم است. محمد رضا خوبروی پاک



پیشگفتار

فدرالیسم، در آغاز، برای تاسیس دولت در جوامعی بود که به دلیل های گوناگون از یک سو توانائی تشکیل دولتی قوی و یا متمرکز را نداشتند؛ و از سوی دیگر می خواستند با اتحاد میان خود در برابر دشمن مشترک ایستادگی کنند. سپس، همه جوامعی که در جستجوی تعادلی شایسته میان وحدت ملی و چندگانگی خواستاری (قومی، مذهبی، زبانی و غیره) بودند؛ فدرالیسم را به عنوان یک نظریه سیاسی پذیرفتند اما توفیق رفیق اکثر آنان نشد.

در کشورهایی هم که فدرالیسم به موفقیت نسبی دست یافت هنوز انبوهی از مشکلات همزیستی برجاست. نا کارائی فدرالیسم تنها در کشورهای جهان سوم نبود و نیست؛ کشورهای پیشرفته هم گرفتار هائی با نظام سیاسی فدرال داشته و دارند مانند:

- اتحاد شوروی، کشوری فدرال بود که امروزه به چهارده جمهوری مستقل تقسیم شده است؛ وضع اقلیت های قومی در این کشور و اقلیت های روسی ساکن در جمهوری ها و یا اقمار پیشین اتحاد جماهیر شوروی پیشین نشان دهنده ناهنجاری فدرالیسم روسی است.
- در کانادای فدرال، مردم کبک فرانسه زبان و مردم استانهای غربی و سرخپوستان به دنبال استقلال خود هستند؛
- در استرالیا، کهن بومیان (Autochtones)، تقاضای حفظ حقوق و ویژگی های خود را دارند. سازمان ملل متحد حقوق آنها را به رسمیت شناخته است و از دولت استرالیا خواسته تا حقوق کهن بومیان را رعایت کند؛

- در ایالات متحده آمریکا، فدرالیسم با همه قانون گذاریهای نوین هنوز نه مشکل فقر روز افزون سیاه پوستان حل شده، نه سرخپوستان سامان یافته اند و نه راه حلی برای مهاجران پیدا شده است؛

- در آلمان فدرال دولت هنوز نتوانسته است حقوق فرهنگی اسلاوهای ساکن آلمان Zorb یا Zorben را به گونه ی کامل تامین نماید 1.

در علوم سیاسی نظام فدرالی را به دو گونه تقسیم می کنند :

الف - فدرالیسم پیوند دهنده (Fédéralisme agrégatif) ، نمونه سوئیس ، ایالات متحده و ...

ب - فدرالیسم جدا کننده (Fédéralisme ségrégatif) مانند بسیاری از کشورهای فدرال جهان سوم.

در این نوشته تنها از پنج کشور: پاکستان - هند - مالزی - بوسنی و هرزگوین و سربیه و مونتنگرو، سخن می رود. دو کشور نخست به خاطر نزدیکی و همسایگی با ایران، مالزی به علت سلطنتی بودن شکل دولت و دو کشور آخری برای نشان دادن نتیجه های تفرقه و پاکسازی های قومی مورد بحث قرار می گیرند.



پاکستان

جمهوری فدرال پاکستان از چهار ایالت کاملاً متفاوت از لحاظ فرهنگی، محیط زیست و عرف و عادت تشکیل شده است که عبارتند: پنجاب، بلوچستان، سند و ایالت مرزی شمال غربی (N.W.F.P). در منطقه اخیر و همچنین در بلوچستان قسمتی به سرزمین قبایل اختصاص یافته است که (F.A.T Federal Administered Tribal Areas) خوانده می شوند. سرزمین قبایل به دو دسته تقسیم می شوند: سرزمینی ها که زیر نظر دولت فدرال، اداره می شوند و سرزمین هائی که اداره آن ها بر عهده ایالت ها است.

زبان 48% از مردم پاکستان زبان پنجابی، 12% زبان سندی (زبان رسمی)، 10% زبان سیرایکی (Siraiki) (شاخه ای از زبان پنجابی)، 8% زبان پشتو، 8% از زبان اردو- (زبان ملی و رسمی)- 3% زبان بلوچی، 5% زبان هندوکو، 1% زبان براهویی (Brahui) و 8% انگلیسی است. زبان انگلیسی هم جزو زبان های رسمی است و در بیشتر وزارت خانه ها از آن استفاده می شود. افزون بر این زبانها، هفتاد زبان محاوره ای در پاکستان وجود دارد.

پاکستان در سال 1947 از هند جدا شد و استقلال یافت. به این ترتیب: در جولای 1947 م، پارلمان انگلیس، قانون استقلال هند را تصویب کرد که برابر آن دو کشور هند و پاکستان (مربک از دو قسمت شرقی و غربی) در شامگاه 14 و 15 آگوست 1947 م از هم جدا می شدند. کمیسیون برای ترسیم خطوط مرزی تشکیل شد تا ظرف یکماه مرزهای دو کشور را مشخص کند. نتیجه کار این کمیسیون، جابجائی میلیون ها نفر از هندوها، مسلمانان و سیک ها به سوی مرزهای جدید بود تا پناهگاهی در دو کشور نوین یاد بچیند. دستکم پانصد هزار نفر در این جابجائی و در کشتاری که میان گروه های گوناگون در می گرفت جان خود را از دست دادند. از آن سال تا کنون این کشور کودتا های متعددی به خود دیده و 17 بار قانون اساسی آن بازنگری شده است. در این کشور، از روز تاسیس، نه تنها به قواعد دموکراسی، حقوق بشر و حقوق اقلیت ها توجهی نشد؛ بل، دولت، مقررات قانون اساسی خود را هم زیر پا می گذارد. تفاوت توسعه مناطق، در این کشور چشمگیر است. 60% مردم کشور در استان توسعه یافته پنجاب سکونت دارند؛ در حالی که بلوچستان با داشتن وسعتی به اندازه نصف مساحت کشور تنها 5% مردم پاکستان را در خود جای داده و بهره ی اندکی از پیشرفتهای صنعتی و مدنی برده است. رقابت میان پنجاب و دیگر استانها به تنش های دیگری که در این کشور وجود دارد اضافه شده است مانند: تنش میان اهالی سند، در بلوچستان تنش میان پشتو و بلوچ ادامه داشته و موضوع مهاجران (پناهندگانی که از هند به پاکستان آمده اند) و به تمام صنایع پاکستان و خدمات عمومی کلان شهرها مانند کراچی تسلط دارند؛ این در حالی است که طبقه کارگر مرکب از پشتو و بلوچ هاست. تنش دیگری در استان شمال غربی مرزی وجود دارد که نتیجه قانون و نهادی ویژه ای است که در عمل مردم ساکن این منطقه را از حاکمیت دولت خارج کرده است. این نهاد و روش اداره را انگلیسی ها بوجود آورده بودند تا از مزاحمت ایل ها رهائی یابند. موضوع تقسیم منابع آب که آن هم بوسیله انگلیسی ها ایجاد شده است یکی دیگر از موارد تنش دائمی میان استان ها است.

نهاد های دولتی در پاکستان گرفتار فشار طبقه زمینداران بزرگ و دشواری یگانه سازی مهاجران است. از این رو، از آغاز استقلال، پاکستان گرفتار سلسله ای از شورش های داخلی ویا کودتا هاست. تنها در منطقه بلوچستان، سه گروه مخفی اما مسلح: ارتش آزادیبخش بلوچ، ارتش ملی بلوچ و ارتش خلقی آزادیبخش فعالیت دارند که از حمایت مردم و برخی از سران قبایل برخوردارند. آنان اردوگاه های آموزشی خود را دارند و شمار عملیات خرابکارانه آنان در سال 2004 میلادی بیش از 650 مورد بوده است.



IRANWORLDINSTITUTE

در سرزمین شمالی، که از دید استراتژیکی اهمیت فراوانی دارد؛ جنبش های جدائی خواه وجود دارد. به علت کم توجهی دولت فدرال به امور آموزشی این سرزمین، مدرسه های مذهبی بگونه تنها مراکز آموزشی در آمده اند. در این سرزمین، شیعیان بیشترین شمار مردم را تشکیل می دهند؛ آنان در سال 1998، خواستار تشکیل دولت مستقل قره قورم (Karakorum) بودند که ارتش به فرماندهی پرویز مشرف جنبش آنان را سرکوب کرد. دولت، به منظور پیشگیری از فعالیت شیعیان، شمار زیادی از سنیان، بویژه وهابی ها را به آن منطقه گسیل داشته است که این خود برخورد های خونینی میان آنان ایجاد کرد. در ماه ژانویه 2005، نتیجه این برخورد ها عبارت بود از 14 کشته، 14 نفر مجروح و 8 نفر که زنده زنده سوزانده شده بودند. جنبش استقلال خواهانه این سرزمین از سال 1994، بوسیله شیعیان توسعه بیشتری پیدا کرده است² با این توضیح که همین سرزمین کمترین رشد اقتصادی را در سطح پاکستان فدرال دارد. سودای سروری نظامیان و سرآمدان ملی و محلی چنان است که امکان مشارکت آزادانه مردم برای اداره امور محلی وجود ندارد. فضائی توأم با فساد³ و جنایت، همراه با آمیختگی سران دولت با مافیای محلی در این کشور حکومت می کند. کشمکش سیاست پیشگان پیشین، نظامیان و غیر نظامیان، بر سر سودای قدرت پایان ناپذیر است. در کشوری که قطب بندی، هم از نظر اجتماعی، و هم از نظر قومی و مذهبی، در آن بشدت رواج دارد؛ توسل به خشونت، تبدیل به ابزاری از قدرت و وسیله ای مشروع برای حل تعارض ها شده است. تروریسم مذهبی، سیاسی، قومی و یاحتی برای تسویه حساب شخصی به وفور در این کشور دیده می شود. مافیای شهری و گروه های مسلح که وابسته به احزاب مذهبی بوده و در به اصطلاح جهاد های کشمیر و افغانستان مداخله داشته اند از حمایت پلیس و سیاست پیشگان استفاده می کنند.

در ایالت پنجاب کوشش های پیگیر دولت برای حفظ و تقویت تمرکز سبب شده است تا احزاب مردمی محلی، هواخواه فدرالیسم و حفظ حقوق حکومت های محلی، تضعیف گردند و به جای آنان گروه های متعصب مذهبی، که هریک آبشخوری در خارج از کشور دارند، توانا تر شوند. امروزه می توان حزب های پاکستان را مانند ایل هائی دانست که همواره در حال نبرد با یکدیگرند تا هر یک سهم بیشتری برای خود به دست آورند.

« در مناطق قبایلی پاکستان و مناطقی که اصطلاحاً بوسیله دولت فدرال اداره می شود (شمال شرقی پاکستان) هنوز چارچوب اداره قبیله ای پابرجاست. نظام قضائی این مناطق بگونه ای است که افراد از هرگونه حمایت مندرج در اعلامیه حقوق بشر محرومند...⁴ در بیشتر ایالت های دیگر هم سنت قبیله ای حاکم است. چنین سنتی، همراه با نداری شدید و فقر فرهنگی، جایی برای توسعه سیاسی یا اقتصادی باقی نگذاشته است و قدرت مالکین بزرگ هم چنان به قوت خود باقی است. سوداگری با سیاست از سال 1988 عمومیت یافته و پول نقش اصلی را در انتخابات بر عهده دارد. نمایندگان مجلس، سناتورها و نمایندگان انجمن های ولایتی کرسی های خود را می خردند و به محض رسیدن به آن، تنها در فکر جمع آوری مال و بدست آوردن امتیاز می شوند.

کودتاهای نظامی و تغییرات پی در پی قانون اساسی، بویژه در سال 2002 میلادی و صدور فرمان «ساختار قضائی» از سوی رئیس جمهوری کنونی نمونه هائی از بی توجهی و زیر پا گذاشتن قانون اساسی است. رئیس جمهوری، با آن فرمان نه تنها حق انتصاب قاضیان دیوان عالی را بخود اختصاص داد؛ بل، اختیارات قوه قضائیه را نیز کاملاً محدود کرد. از این روی، قوه قضائیه در پاکستان مرعوب و فرمان پذیر است و کلاه شرعی درست کردن و فرار از قانون، بگونه مذهب مختار در آمده است. دادگاه های مرحله پائین، بویژه، با مداخله روزافزون مقامات سیاسی دولتی روبرو بوده و خود در فساد غوطه ورنند؛ و دست نیروهای انتظامی کاملاً باز گذاشته شده است. قانون اساسی موقت، فرمان های رئیس جمهوری را بالاتر از قانون دانسته و حکومت نظامی را قابل تعقیب در مراجع قضائی نمی داند.



IRANWORLDINSTITUTE

پرویز مشرف که فرماندهی ارتش را عهده دارست؛ از یک سو، برخلاف همه قول هائی که داده بود از واگذاری قدرت نظامی به غیرنظامیان خودداری می ورزد؛ از سوی دیگر، با وجود شمار زیاد احزاب در پاکستان، حزب های مخالف را عملاً کنار گذاشته است. بگونه ای که درباره فرمان « ساختار قضائی » رئیس جمهوری، تنها باگروهی بنام مجلس عمل متحد (Muttahida Majlis-e Amal) (MMA)، که دسته های گوناگون اصولگرایان مذهبی را در خود جمع کرده است، مذاکره کرد و موافقت آنان را بدست آورد.

اخیراً، پس از تسلط آمریکا و انگلیس در عراق، دولت پاکستان طرحی برای واگذاری اختیارات بیشتری به ایالت ها تهیه کرده است که در صورت اجرا ممکن است از اثرات زیانبار فدرالیسم کنونی پاکستان جلوگیری کند. اما، احزاب و گروه هائی با این طرح مخالفند که عبارت اند: حزب های سیاسی، دیوانسالاران- زمینداران بزرگ و گروه های مذهبی.

حزب های سیاسی، طرح تازه را « مداخله در قلمرو صلاحیت ایالت ها » و « تجاوز به خود مدیری ایالت ها » می دانند. زیرا پارتی بازی و مشتری پروری، سود زیادی برای احزاب پاکستان داشته و دارد. با وجود محبوبیت دو حزب: مسلم لیگ و حزب مردم پاکستان، مذاکرات و مبارزات پارلمان پاکستان، بیشتر بر اساس نوعی مبارزه سرآمدان، متهم ساختن یکدیگر و حامی پروری است تا حفظ منافع همگانی مردم.

دیوانسالاران، که اغلب از خانواده زمینداران بزرگ هستند، با کنترل وسیعی که در دهستان ها دارند، نقش اساسی در عرصه سیاست داخلی کشور بازی می کنند و نمی خواهند قدرت خود را از دست بدهند.

حزب ها و گروه مذهبی نیز با طرح دولت مخالفند چرا که اختصاص دادن یک سوم از کرسی های انجمن های محلی به زنان، به نظر آنان، « منافی اخلاق حسنه » است.

زمینداران بزرگ در مناطق روستائی حاکمان خود سر هستند و با ساختار قدرت نظام کنونی موافقت نمی کنند. آنان با تثبیت دیوانسالاران در پی استحکام بیشتر قدرت خود هستند.

نظام نا متمرکز هنگامی در این کشور، موثر و کاری خواهد بود که اصلاحات ارضی انجام گردد. نبود چنین اصلاحاتی، برگشت الیگارشویی دوباره سازی تیول ها، بویژه در مناطقی مانند پنجاب جنوبی و سند، را پیش آورده است. در این هردو ایالت برخی از زمینداران بزرگ در مشاغل انتخابی هستند؛ و از این روی، قدرت فراوانی در برابر دیوانسالاران داشته و کنترل اقتصادی منطقه را در اختیار خود دارند. از جمله عوامل دیگری واژگونگی فدرالیسم پاکستانی، نا برابری اجتماعی است. این نا برابری روز بروز افزایش می یابد. مردم که از دموکراسی نصیبی نبرده اند، چشم براه آن هستند که دولت به سرنوشت ناداران و تنگدستان توجه کند، کودکان گرسنه را از گرسنگی رهایی دهد و از همه مردم در برابر خود کامگی قوای انتظامی و الیگارشویی های محلی حمایت کند. در جستجوی این رهایی بخش موعود، پاکستانی ها از کسی که خود را در برابر این نا برابری ها مسئول دانسته و در صد شفای آن بر آید، کورکورانه پیروی می کنند. آنان از انقلاب و یا طالبانی کردن همه نهادهای دولتی و همه ای ندارند زیرا چیزی برای از دست دادن ندارند.

کودتای متعدد در پاکستان همواره اثر زیانباری برای مردم داشته است. ایوب خان سبب جدائی قسمتی از کشور، و ضیا الحق، باعث قدرت گیری متعصبان مذهبی، ضعیف کردن فدرالیسم و آغشته کردن پاکستان به جنایات جنگی در افغانستان و همکاری با طالبان شدند. دستیابی به بمب اتمی و همکاری با گروه های متعصب مذهبی، مانند جیش محمد، حرکت الانصار و لشکر طیبه وضع را از آنچه که هست آشفته تر خواهد ساخت.



مالزی

در جولای 1947، انگلستان، برای این مستعمره خود ساختاری نامتمرکز را تهیه و عرضه کرد که هدف آن تشکیل فدراسیونی از پادشاهان محلی بود. در چنین فدراسیونی، هر یک از شاهان محلی، حقوق از دست رفته و قدرت خود را باز می‌یافتند. این پیشنهاد با موافقت مالایائی‌ها روبرو شد و از اول فوریه 1948 به مرحله اجرا درآمد. استقلال مالزی با نظام مشروطه سلطنتی در 31 اگوست 1957 صورت گرفت؛ به شرط آن که مالزی در اتحادیه کشورهای مشترک المنافع و در منطقه پولی استرلینگ باقی مانده، با انگلستان قرار داد دفاعی امضا کند و به نیروهای آن کشور اجازه دهد که در قسمتی از خاک مالزی باقی بمانند. استقلال مالزی، مانند بسیاری دیگر از کشورهایی که مستعمره انگلستان بودند، بیشتر به ملاحظات سیاسی و حفظ منافع کشور استعمارگر بود. زیرا کشور مالزی نه وحدت جغرافیائی دارد (مانند پاکستان شرقی و غربی) و نه همگونی جمعیتی (بیشترین مردم در مالزی غربی هستند). تعادل اقتصادی نیز در دو قسمت کشور دیده نمی‌شود. 9

نظام فدرالی از 9 جولای 1963 با روش دو مجلسی برقرار شد. فدراسیون مالزی از سیزده دولت محلی، بنام نرزی (negeri) و 3 سرزمین فدرال به نام ولایت تشکیل شده است.

دین اسلام و مذهب شافعی، مذهب برگزیده دولت است 10 ادیان و مذاهب بودائی، تائویسم، هندو، مسیحیت، سیک و شامانیسم (در مالزی شرقی) رواج دارند 11. زبان ماله (Bahasa Malayua یا malais) زبان رسمی دولت فدرال و حکومت‌های محلی است.

فدرالیسم مالزی، در بافتاری جغرافیائی، انسانی، اجتماعی-اقتصادی، فرهنگی و مذهبی چند گونه، دگرگشت‌های فراوانی-که ناشی از پیوند اجباری و مصنوعی چهار قوم گوناگون (مالایائی‌ها، چینی‌ها، هندیان و بومیان برونئوی) است - بخود دیده است 12. مالایائی‌ها بزرگترین قوم تشکیل دهنده فدراسیون بوده و زبان آنان نیز زبان ملی کشور است. آنان و کهن بومیان کشور (Autochtones)، خود را «فرزندان خاک» یا «شاهزادگان سرزمین» می‌نامند و برای خود امتیازات فراوانی قائلند. اختلاف عمیق میان مالایائی‌ها و چینی‌ها وجود دارد که ریشه این اختلاف در نژاد ستیزی است. مالایائی‌ها خود را برتر دانسته و به دیگر اقوام فخر می‌فروشند. این روحیه و رفتار، بوسیله شاهان محلی، که ظل اله هم خوانده می‌شوند، تأیید و تقویت شده و می‌شوند. انگلیس‌ها، در گذشته نیز، محیلانه، شاهان محلی را رهبر سنت‌های محلی و مذهبی قلمداد می‌کردند و این کار هنوز نیز ادامه دارد و در متن قانون اساسی نیز آمده است. شاهان محلی، حتی در حکومت‌هایی که نظام سلطنتی ندارند (مالکا، پنانگ، ساراواک و سببا) برای مسلمانان آن نواحی به عنوان مرجع مذهبی تلقی می‌شوند. از این رو، با همه اهمال و زیاده روی‌هایی که از آنان سر می‌زند، برای مالایائی‌ها به عنوان نگهبانان هویت تلقی می‌شوند. 13. در ماده طولانی 153 قانون اساسی مالزی، وظائف دولت و شاه درباره حفظ جایگاه ویژه مالایائی‌ها در فدراسیون به تفصیل ذکر شده است. برابر قانون اساسی، قوم مالایائی از امتیازات ویژه‌ای برخوردار است. آنان امور سیاسی و چینی‌ها تسلط اقتصادی کشور را بر عهده دارند. از این روی، همواره تنش قومی در این کشور پایدار است و حتی در سال 1969 به برخوردهای خونینی انجامید.

در این کشور، مانند بسیاری از کشورهای دیگر رو بتوسعه، حقوق بشر، حقوق اقلیت‌ها و کودکان رعایت نمی‌گردد که مختصری از این



IRANWORLDINSTITUTE

نقض حقوق را خواهیم خواند :

در سال 1960 قانون امنیت داخلی (ISA) در مالزی بتصویب رسید. بنوشته سازمان دیده بان حقوق بشر، در ماه می 2004، این قانون، به عنوان و بهانه « امنیت : ضد تروریسم و تجاوز بحقوق بشر در چارچوب قانون امنیت داخلی مالزی»، قانونی خشن است که برای سرکوب شورشیان کمونیست وضع شده بود. اما، از آن زمان، در درازی دهه ها این قانون برای سرکوب مخالفان حکومت بکار گرفته می شود. برابر این قانون، دولت می تواند افراد را بازداشت کند بی آنکه میانی اولیه حقوقی بازداشت شدگان : مشخص کردن موضوع اتهام و یا تعیین دادگاه صالح برای رسیدگی رعایت شود. دوران بازداشت دوسال است که سپس می تواند برای یک دوره دو ساله دیگر تجدید شود. برای بازداشت و تجدید دوره آن نیازی به بررسی پرونده و تأیید مقامات قضائی نیست و بازداشت شدگان برابر این قانون حق اعتراض به بازداشت خود را در مراجع قضائی ندارند. این گزارش، اطلاعاتی در مورد انواع تجاوزها به بازداشت شدگان، بویژه آزار بدنی، آزار روانی و تجاوز جنسی، به دست داده است. بازداشت شدگان حق ملاقات با خانواده خود را ندارند. بازداشت شدگان مورد انواع شکنجه قرار می گیرند تا اعترافات کتبی دروغی را امضا کنند. بدیهی است دادگاه آنها - اگرهم تشکیل شود - علنی نبوده و افزون بر همه این ها، محل بازداشت شدگان نیز نا معلوم است.

قانون امنیت داخلی، یکی از وسایل کنترل رسانه های گروهی از سوی حاکمان نیزهست. دولت همه اختیارات خود را برای خاموش کردن صدای مخالفان خود بکار می برد. فشار دستگاه حاکم همه اعتراض ها و جنبش های مردمی - حتی جوامع مدنی - را که برای دموکراسی و احترام بحقوق بشر فعالیت می کنند در بر می گیرد. مالزی پیمان سازمان ملل متحد درباره پناهندگان را امضا نکرده است؛ در نتیجه پناهجویان و پناهندگان سیاسی همواره در معرض خطر اخراج از این کشور قرار دارند. در پایان سال 2003، دستکم 170 نفر از پناهجویان که بیشترین شان از شهروندان اندونزی ویا میانمار بودند از مالزی اخراج شدند.

گزینش و اجرای سیاست های اقتصادی و اجتماعی در مالزی بر اساس قومی است. سازمان ملی اتحاد مالایائی ها (UMNO) پر نفوذ ترین ائتلافی است که در کشور حکومت می کند. کوشش دولت مالزی، پس از شورش های سال 1969، با اجرای برنامه های گوناگون، به منظور ایجاد تعادل در میان دولت های محلی عضو فدراسیون نبود. بل، می خواست تعادلی در میان گروه های مختلف قومی ایجاد کند که در آن مالایائی ها بهره بیشتری از کار خود و اقتصاد کشور داشته باشند. این سیاست به هدف های خود نرسید و در سال 1990 دولت مجبور به بازنگری در آن شد. در سالهای 1980 با بقدرت رسیدن ماتاهیر، قوه اجرائی فدرال بگونه ای بی سابقه تقویت شد و از پیدایش هر قدرت متقابلی جلوگیری به عمل آمد. در سال های 1987 و 1988 قوه قضائیه تضعیف شد. در سال های 1983-1984 و هم چنین در سال های 1992 و 1993 با تحریک حزب ها و مردم، بحران قانون اساسی در کشور ایجاد کرد که هدف آن محدود کردن اختیارات پادشاهان محلی بود. سر انجام در آغاز دهه 1990، ماتاهیر از اختیارات شاهان محلی کاست و استقلال قوه قضائیه را برایشند گرفت و قضاتی را بکار گمارد که تخلفات قوه مجریه را ندیده انگاشته و یا با آن همکاری می کردند.

تر ماتاهیر بر پنج اساس قرار داشت : ناسیونالیسم، سرمایه داری، اسلام، عوامی گرایی (populisme) و قدرت دوستی. وی، در کتاب خود بنام « دشواری مالایائی » 14 خود را مدافع سر سخت ناسیونالیسم و حقوق مالایائی ها معرفی کرده است. به همین دلیل با معاون خود انور ابراهیم اختلاف پیدا کرد و او را با بدترین نوع تهمت ها روانه زندان ساخت. انور ابراهیم، « ارزش های آسیائی » که ماتاهیر مدافع آن بود قبول نداشت و مدافع همکاری شرق و غرب در نظم نوین جهانی بود. ماتاهیر، در عمل، برخی از ظواهر فریبنده دموکراسی را بکار می گرفت اما در عمل استبداد شخصی خود را بکار می بست. در سال 1998، بانک مرکزی زیر نظر نخست وزیر قرار گرفت. در نتیجه هر روز، بیش از پیش، قدرت در دست دولت فدرال، که در آن سازمان ملی مالایائی ها مسلط بودند، متمرکز تر شد.

در پایان دوره زمامداری ماتاهیر، دو گروه مخالف در داخل دولت تشکیل شده بود: ائتلاف برای دموکراسی مردمی (Coalition for People's Democracy) مرکب از حزب چینی کردار دموکراتیک و ده ها سازمان غیر دولتی و دو دیگر جنبش عدالت مردمی (People's Justice Movement) که وابسته حزب اسلام گرای PAS بود. همین حزب در منطقه کلانتان قدرت را در آن زمان در دست داشت. مخالفان دولت نه تنها آزادی انور ابراهیم را خواستار بودند؛ بل، استعفای ماتاهیر را نیز می خواستند. آنان، قانون امنیت داخلی را مخالف



با حقوق بشر دانسته و خواستار لغو آن و تقویت استقلال قوه قضائیه بودند. اما در مورد فساد، سیاست مشتری پروری دولت و طرح های اقتصادی برنامه مشخصی ارائه نمی دادند 15.

فدراسیون، نه سبب تعادل اقتصادی در میان دولت های محلی شد و نه توانست عدالت اجتماعی را در میان مردم برقرار کند. بگونه ای که برخی از حکومت های محلی از رشد اقتصادی چشمگیرتری برخوردارند؛ اما دیگر مناطق از این خوان بی بهره اند. نا برابری اجتماعی سبب زایش جهادگری اسلامی - بویژه در شمال کشور- و جنبش های جدائی خواهانه در ساوواراک و سبا شده است.

در مالزی نیز با تغییرات فراوانی که این فدراسیون به خود دیده است و حتی با جدا شدن سنگاپور از آن، هنوز فدرالیسم قادر به حل مشکل همزیستی میان مالزی ها، ماله ها و چینی ها نشده است. برنامه های اقتصادی تبعیض های فراوانی میان مناطق و مردم ساکن این کشور پدید آورده است و هم اکنون نیز جنبش های جدائی خواهان در آن فعال هستند 16.

در مجموع می توان گفت که نظام فدرال در مالزی به همراه توسعه اقتصادی - هر چند نا برابر اما سریع - با رشد و تحول جامعه مدنی توانست ثبات بیشتری را برای این کشور در مقام مقایسه با دو همسایه بزرگ مالزی: اندونزی و فیلیپین فراهم کند 17؛ اما در مورد رعایت حقوق بشر، ایجاد دموکراسی و حفظ حقوق اقلیت ها موفقیتی نصیب فدرالیسم مالزیایی نشد.

هند

اتحادیه هند مرکب از 28 حکومت محلی است. ترکیب جمعیتی این کشور برابر برآورد سال 2000 میلادی، به این شرح بود: هند و آریایی (72% Indo-Aryan)، دراویدین ها (25% Dravidian)، مغولی ها و دیگران 3%؛

16% از مردم هند در فهرست کاست ها (Caste) (نظام طبقات اجتماعی) قرار دارند. هر چند که وجود نظام کاستی مورد حمایت دولت نیست؛ اما در فهرست پنجم پیوست قانون اساسی (Scheduled Castes) نام های این گروه ها و قبیله ها آمده است.

در هندوستان، از 1600 زبان استفاده می شود که از میان آنها 398 زبان بگونه ای رسمی فهرست شده اند. اما، تنها از 40 زبان بوسیله مردمی بیش از یک میلیون نفر استفاده می شود.

برای شناخت، نظام فدرالی هند، باید از روش استعماری انگلستان در هند به مدت 250 سال، و سیاست مشابهی را که این دولت در دیگر مستعمرات خود بکار گرفت یادکرد 18. مردم هند، به راحتی استعمار را پذیرا نشدند. نبردها متعدد میان آنان و انگلیسیان در سال های: 1839 - 1842، 1878 - 1880 م، جنگ سیک ها در سال های 1845 - 1849 م و شورش سی پایس ها (Cipayes) شاهد این مدعاست. اما، تسلط انگلستان چنان قوی بود که در سال 1848 م، راجه ایالت جامو، دره کشمیر را از دولت انگلیس خرید! در زمان قیمومیت انگلستان، ساختار کشورداری هند دست نخورده باقی ماند و مهاراجه ها، نواب ها، که برخی از استقلال نسبی برخوردار بودند، همچنان به اداره امور داخلی منطقه خود می پرداختند. استعمار با بهره برداری از اختلافات میان مهاراجه ها و نواب ها، از کان های ذغال، آهن و تولید چای، قهوه و پنبه بهره برداری می کرد. برای این هدف، انگلیسی ها، روش آبیاری انقلابی و نوینی را به هند آوردند و



IRANWORLDINSTITUTE

در توسعه راه آهن کوشش فراوانی کردند. همزمان در بخش های متصرفی دولت انگلستان، ساختار محکم و سازماندهی اداری وسیعی به صورت متمرکز بوجود آوردند.

در کشوری وسیع مانند هند، اجرای روش تمرکز سبب نا بسامانی زیادی شد؛ و فرماندارکل انگلیسی مجبور شد تا روش عدم تراکم در امور اداری را در پیش گیرد. از این رو، قانون انجمن ها (Councils Act) در سال 1861 م و سپس در سال 1909م، قانون (Minto-Morley Act) و سپس تر در سال 1919م، قانون (Montagu-Chelmsford Act) در پارلمان انگلستان تصویب شد. با اجرای این قوانین، ولایات هند به نوعی از خود مدیری رسیدند. در سال 1935م، قانون حکومت هند (Government of India Act) در پارلمان انگلیس بتصویب رسید که ساختار فدرالی را برای هند تجویز کرده بود. این قانون تنها درباره بخش هایی که زیر نظر مستقیم انگلستان اداره می شدند اجرا می شد. اما ولایاتی که هنوز شاهزاده نشین بودند می توانستند به فدراسیون بپیوندند. بنظر می رسد که فکر تقسیم هندوستان نیز از همین تاریخ آغاز شده است.

همانگونه که در بخش پاکستان خواندیم، هندوستان در سال 1947، به دو کشور هند و پاکستان تقسیم شد. این تقسیم نه طبیعی بود و نه منطقی و کامل؛ زیرا در آن، پیش بینی شده بود که حکومت های محلی سلطنتی می توانند به یکی از دو دولت نوین بپیوندند. از 570 ولایت شاهزاده نشین هند، تنها سه ایالت: حیدرآباد، جاناگاده (Junagadh) و کشمیر از پیوستن به یکی از دو دولت خود داری کردند؛ اما، هند بزور اسلحه دو ایالت اول را در سپتامبر 1948 م از آن خود کرد. کشمیر، با 75% ساکنان مسلمان خود، بوسیله مهاراجه ی هندی اداره می شد که در آغاز اجرای طرح تقسیم هند می خواست استقلال خود را اعلام کند ولی در اکتبر 1947 مواجه با حمله پاکستان شد.

مجلس موسسان هند، در 26 نوامبر 1949م، قانون اساسی هند را تصویب کرد که از 26 ژانویه 1950، قدرت اجرایی یافت. امروزه این قانون مرکب از 395 ماده و 12 پیوست است. در هنگام تدوین قانون اساسی، قانونگذاران هند همه کوشش خود را بر آن گذاشتند تا میان احترام به چند گونگی فرهنگ ها و جلوگیری از پیدایش قوه گریز از مرکز، که در میان برخی از حکومت های محلی وجود داشت، تعادلی ایجاد کنند. از این رو، هدف اصلی نویسندگان قانون اساسی عبارت بود از حفظ وحدت و یکپارچگی هند که همانگونه که در پیش خواندیم، از ایالات شاهزاده نشین های متعدد تشکیل می شد. اصطلاح فدرالیسم در هیچ کجای قانون اساسی هند بکار گرفته نشد و نویسندگان آن، هند را مرکب از اتحاد حکومت های محلی دانستند که بوسیله دولت مرکزی قدرتمندی اداره می شود.

سال هاست که نظام سیاسی هند را به عنوان نظامی دموکراتیک می خوانند و گاهی هم آن را به تام «منسجم ترین نظام دموکراسی دنیا» قلمداد می کنند²⁰. واقعیت این است که بسیاری از قواعد دموکراسی در هند مراعات می شود؛ اما تا رسیدن به دموکراسی کامل و یا منسجم ترین آن راه درازی در پیش است.



IRANWORLDINSTITUTE

در داخل جامعه هند، افراد، بر حسب تعلق به: کاست، کیش و آئین، زبان، قوم و یا بر حسب ناحیه خود هویت جمعی خود را مشخص می کنند. دشواری در هند از آن هنگامی آغاز می شود که سیاست انتخاباتی، با تبلیغات نا بجای خود، وابستگی مردم را درباره این گونه هویت ها تشویق و دشمنی آنان را نسبت بصاحبان هویت های دیگر تحریک می کند. از این رو، بنظر برخی از پژوهشگران، هند مرکب از خلق ها و گروه های قومی و قبیله ای مختلف است. کثرت گرائی جامعه هندی ابعاد بسیار گوناگونی دارد. از این رو، برخورد میان کاست ها، گروه های مختلف، برخورد های مذهبی، خراب کردن پرستشگاه های گوناگون از سوی مخالفان یک کیش و آئین، کشتار برای وابستگی به قومی ویژه و دشواری های دیگر از نمونه های مواردی است که فدرالیسم هند توانائی حل آن را نداشته است. فدرالیسم هند، مانند بسیاری دیگر از نظام های فدرالی کامل نیست.

حقوق بشر در هند آن چنان که باید مورد توجه قرار نمی گیرد. از این رو، سازمان های غیر دولتی، بویژه دیده بان حقوق بشر، درباره مراعات نکردن حقوق مسلمانان و چشم پوشی از تعدیات هندوها به آنان، دولت هند را مورد انتقاد قرار می دهند. 21. وضع نا هنجار دلیت (Dalits)ها (نجس ها) ، کاست های فرودست و وضعیت اقلیت های زبانی و مذهبی این نظر را تایید می کند. افزون بر آن، از دید جامعه شناسانه، وجود فهرست هائی در ضمیمه قانون اساسی برای مشخص کردن قبائل و کاست ها که بخشی از شهروندان کشور هستند؛ خود سبب تفاوت آنان از دیگران می شود؛ و این سرچشمه تبعیض و جداسازی است. پناهندگان به کشور هند نیز وضع اسفناکی دارند؛ زیرا، دولت هند، پیمان حمایت از پناهندگان را تصویب نکرده است و از این روی، به آنان ویزای موقت ورود می دهد و شمار اندکی از آنان را به عنوان پناهنده سیاسی می پذیرد. و دیگر پناهندگان به عنوان « مهاجران » اقتصادی تلقی می شوند. این گروه در اردوگاه های ویژه جا دارند و مواجه با رفتار نا مناسبی از سوی نیروهای امنیتی هستند.

ریشه تبعیض کاست های فرودست را باید در فنودالیسم هندی جستجو کرد. که پیامد آن جدائی در میان مردم و ایجاد مانع برای پیشرفت کشور است. بگونه ای که امروز دولت هند با جنبش چریکی افراطی ها چپ به نام ناکسالیت (Naxalite) که در 9 حکومت محلی هند فعالیت دارند؛ روبروست. بیشترین شورشیان چریک از کشاورزان بی زمین یعنی دلیت ها و از اعضای کاست های فرو دستند. 22. با همه صراحت های قانون اساسی هند در مورد منع تبعیض، دولت توانائی اجرای آن را ندارد و با این وضع سخن گفتن از « بزرگترین » و یا « منسجم ترین دموکراسی » طنز و طعنه را می ماند. نقض حقوق بشر در سطحی وسیع سبب نا رضایتی بیشتر مردم شده است. بگونه ای که برابر منابع رسمی شورش های مختلف سالهای 1990 تا 2002، تنها در کشمیر سبب مرگ 12 771 نفر غیر نظامی شده است. 23. نیرو های انتظامی که از سوی دولت فدرال در جامو و کشمیر مستقر شده اند عامل اصلی نقض حقوق بشر و نارضایتی ژرف مردم آن ناحیه هستند. 24.

هند کشوری است که مردم آن به چند گونه هویت خود پای بند بوده و بدان افتخار می کنند. قراردادن مبنای تقسیم های سرزمینی بر اساس زبان، هند را با دشواری های فراوانی روبرو کرده است؛ که حتی گزینش یک زبان برای هر حکومت محلی هم نتوانست تنش های میان گروهی را از میان بردارد و تاریخ کوتاه فدراسیون هند نشان می دهد که رسیدن به این هدف، تقریباً نا ممکن است. در دهه های 1950 و 1969 م احتمال فراوانی وجود داشت که مشکل زبانی، وحدت هند را در معرض خطر قرار دهد؛ زیرا در آن سال ها در هند خطر جنگ داخلی برای حفظ زبان های محلی وجود داشت. در حکومت محلی تامیل نادو (Tamil Nadu) برای نخستین بار جنبش جدائی خواهی بروز کرد که واکنشی در برابر تحمیل زبان هندی بود. هر چند که در قانون اساسی اجباری بودن آموزش ابتدائی آمده است اما این وعده ای بود که هیچگاه بگونه ای جدی اجرا نشد از این رو، به نظر برخی از پژوهشگران، باید آموزش ابتدائی و دوره متوسطه را همگانی و اجباری کرد و به اصلاح آن پرداخت. 25.



IRANWORLDINSTITUTE

در میان بیست و هشت حکومت محلی، تنها مردمی که وابستگی ملی آنان تا کنون پابرجا مانده است سیک ها در پنجاب هستند. همزیستی خلق ها در هریک از حکومت های محلی متفاوت است. چه در حکومت محلی کوچکی مانند سیکیم که نزدیک به پانصد هزار نفر جمعیت دارد و چه در حکومت محلی بزرگی مانند اوتارپرادش که 170 میلیون نفر را در خود جای داده است؛ اصل، همزیستی مردم متفاوت با یکدیگر است. 26. با بالا گرفتن اختلاف میان حکومت های عضو فدراسیون، اساس فدرالیسم موضوع اساسی بحث های سیاسی کشور است. برخی از حکومت ها اوضاع سیاسی ثابتی ندارند؛ برخی دیگر از توسعه اقتصادی وسیعی برخوردارند مانند: گجرات، مهاراشترا و حکومت های جنوبی. پنجاب با تنش های فوق العاده از توسعه کشاورزی چشمگیری برخوردار است؛ در حالی که منطقه شمالی و مرکزی هند (Hindi belt) که چهل در صد جمعیت کشور را در خود جای داده است و وزنه ای در عرصه سیاسی هند بشمار می آید نه ثبات سیاسی دارد و نه پیشرفت اقتصادی 27. امروزه، ناحیه دهلی نیز در هوای داشتن پایگاه حکومت محلی است تا از حالت سرزمین فدرالی، رهائی یابد.

در آغاز، فدرالیسم هند، بسیار متمرکز بود؛ بویژه در دوران «حکومت حزب کنگره» که در آن همه قدرت را در اختیار آن حزب بود. حزب کنگره با انحصار قدرت در صحنه سیاسی، مسئولیت تمرکز قدرت را در هند را برعهده داشت. امروزه، این حزب بخش بزرگی از قدرت و جذبه خود را از دست داده است. در دهه هشتاد میلادی، گرایش عمده به سوی فدرالیسم چند سطحی بود. پیش از آن نیز چنین گرایشی در هند وجود داشت ولی این بار موضوع هم وسیع تر و هم بگونه ای دموکراتیک مطرح می شد. در ماه ژوئن 1983، دولت مرکزی کمیسیونی به نام سارکاریا (Sarkaria) تشکیل داد که وظیفه آن عبارت بود از بررسی اختیارات، کارکردها و مسئولیت های دولت مرکزی و حکومت های محلی در همه قلمرو ها. نتیجه بررسی های کمیسیون در سال 1988، منتشر شد که در آن از تغییرات اساسی که باید در روابط میان حکومت ها ایجاد شود نام برده نشده بود. پیشنهادها و راهنمایی های کمیسیون عبارت بود: حفظ فدرالیسم در دو سطح دولت مرکزی و حکومت های محلی، انتقاد از تراکم قدرت در دست دولت مرکزی، کاهش وسعت و اهمیت برنامه های دولت فدرال در قلمروهایی که مختص حکومت های محلی است؛ تجاوز نکردن و رعایت کامل دولت مرکزی به موارد مندرج در فهرست اختیارات مشترک دولت مرکزی و حکومت های محلی؛ لزوم تراکم زدائی در سطح حکومت های محلی؛ واگذاری اختیاراتی به سازمان های محلی.

در نظام فدرالیسم، گروه های مختلف اجتماعی- فرهنگی و حکومت های محلی، هنگامی می توانند به یک مجموعه تقریباً هماهنگ برسند که شرایطی - هر چند لازم ولی نا کافی- را رعایت کنند. هند در وضعیتی است که جستجو برای یافتن نهادهایی که توانائی بهبود کارکرد نظام فدرالی را داشته باشند؛ دلشغولی بزرگ روشنفکران، حقوقدانان و حزب های سیاسی است. از سالهای 1980، همه پذیرفته اند که یکی از راه های بهبود کارکرد نظام فدرالی تمرکز زدائی در سطح دولت مرکزی و حکومت های محلی است. بنظر آنان دولت مرکزی هند باید آماده تقسیم قدرت و اختیارات با حکومت های محلی بر اساس برابری باشد تا فدرالیسم هند بتواند به نحو کاملی عمل کند. یکی از متخصصان فدرالیسم هندی می نویسد: « هند کشور فدرالی در حال تحول است که، به عنوان دولت، نیم سده را پشت سر گذاشته و اکنون در آستانه فضایی نوینی است که عبارتست از فدرالیسم با سطح های گوناگون و این نشان دهنده آن است که هند دیگر در دوره اتحاد میان حکومت ها نیست» 28. از این رو، بازسازی نهادها شرط لازم تقویت نظام فدرالی است.

دوره گذار قدرت از روش تک حزبی به کثرت گرائی سبب تقویت فدرالیسم شده است. دولت های ائتلافی کوشش بیشتری برای نگاهداری فدرالیسم بعمل می آورند. حضور احزاب محلی و موفقیت های دولت های ائتلافی به فدرالیسم هند توش و توان تازه ای بخشیده است. هند توانسته است از نظام دموکراتیک و فدرال استفاده شایسته ای بعمل آورد. با جامعه مدنی توانمند و فرهنگ سیاسی پربار، هند توانسته



IRANWORLDINSTITUTE

است با استفاده از فدرالیسم با همه گوناگونی های موجود در صلح و آرامش نسبی بسر برد. در هند بیش از 550 حزب وجود دارد که تنها شش حزب در سطح ملی هستند و 40 حزب در سطح حکومت های محلی و 504 حزب تنها پایگاه بومی و محلی دارند. احزاب موجود در حکومت محلی و حزب های بومی تاثیر فراوانی بر سیاست دولت مرکزی می گذارند. بهنگامی که حزب یا احزابی قوی در دولت ائتلافی شرکت می کند دولت مجبور است منافع منطقه آن ها را در نظر گیرد تا حمایت آنان را از دست ندهد. اما، نهادینه شدن تقلب های انتخاباتی سبب شده است که خوش خیالی مردم از انتخابات زوده شود. از زمانی که روش تک حزبی بکناری نهاده شد و احزاب گوناگون رهبری کشور و یا حکومت های محلی را بر عهده می گیرند؛ نقش پول در انتخابات اهمیت فراوانی یافته است. مافیاهای هندی، از همه انواع آن (از سینما تا بخش الکترونیکی)، هزینه های هنگفت نامزدان انتخابات را پرداخت می کنند. فساد عمومی که کشور فرا گرفته است سبب شد تا مبلغ های گزافی از یارانه های دولت فدرال بوسیله سرآمدان، واسطگان و دیوانسالاران محلی حیف و میل شود و تنها قسمت جزئی از این کمک ها به صاحبان حقوق برسد.

برای سامان دادن به تنش های ناشی از تفاوت زبانی، مذهبی و قومی در میان حکومت های محلی و رفع نا برابری در میان آنان از سال 2000 م، کمیسیونی برای مطالعه درباره بازنگری های اساسی تشکیل شد. این کمیسیون پس از دو سال مطالعه، پیشنهاد های خود را برای بازنگری در قانون اساسی به دولت تسلیم کرد. اما پژوهشگران و متخصصان قانون اساسی، پیشنهاد های کمیسیون را مصنوعی می دانند. کمیسیون، گزارش خود را در 31 ماه مارچ 2002 در اختیار دولت فدرال قرار داد. اما همزمان با آن انتقادهای متخصصان شروع شد. کمیسیون پیشنهاد های مختلفی را درباره انتخاب نخست وزیران (در دولت فدرال و در حکومت های محلی) و نمایندگان پارلمان و مجلس قانونگذاری محلی های قانونگذاری ارائه کرد. تا دولت های ائتلافی بتوانند برای زمانی طولانی وظایف خود را انجام دهند. برای حل مساله فساد مالی نمایندگان، کمیسیون پیشنهاد کرده بود که موضوع مصونیت آنان بازنگری شود تا بیان نظریات و یا آرای آنان به گرفتن رشوه وابسته نباشد.

برای ایجاد همبستگی میان مردم و جلوگیری از فرقه بازی، کمیسیون پیشنهاد کرده بود تا از مبارزه های انتخاباتی بر اساس کاست، آئین و مذهب های گوناگون جلوگیری بعمل آید. بنظر کمیسیون آئین های سی خیسیم (sikhisme)، بودائیسیم و جائنیسیم (jainisme) را باید همان بودائیسیم مندرج در قانون اساسی تلقی کرد تا گوناگونی مذهبی افزایش نیابد. برای توزیع صحیح مشاغل دولتی و بانکی در میان کاست های فرو دست - که شمار آنان 270 میلیون نفر است - کمیسیون پیشنهاد تاسیس دادگاهی را داد که بتواند بشکایت های تبعیص افراد کاست های فرو دست رسیدگی کند. کمیسیون، درباره اختیارات ریاست جمهوری، پیشنهاد های ارائه داد که برابر آن، اختیارات رئیس جمهوری ناقص روح فدرالیسم است. کمیسیون یاد آور شد که در مدت پنجاه سال 13 بار از اختیارات رئیس جمهوری درباره اعلام وضعیت فوق العاده استفاده شده است و باید در آن بازنگری شود. کمیسیون راه حل های زیادی برای گذار از جامعه مذهبی به جامعه عرفی ارائه نداد. خلاصه آن که کمیسیون 249 مورد را برای بازنگری پیشنهاد کرده بود که در مقام مقایسه با دیگر کشورهای فدرال عجیب بنظر می رسد؛ زیرا در بسیاری از کشورهای فدرال برای بازنگری در قانون اساسی برقراری همه پرسی و جلب رضایت حکومت های محلی ضروری است 29. در حالی که روش بازنگری در قانون اساسی هند نیازی به همه پرسی ندارد؛ از این رو، در مدت پنجاه و چهار سال از عمر قانون اساسی 92 بازنگری در آن صورت گرفته است. اما، توصیه های نهائی کمیسیون مورد توجه کامل قرار نگرفت تنها کیفر نمایندگان که رشوه دریافت کنند تصویب شد که خود گامی بزرگ برای اصلاح بود اما این تنها قسمتی از مسائل دشوار نظام فدرالی هند است.



هند که بنظر برخی از پژوهشگران «کشور میلیون ها شورش» خوانده می شد؛ توانست تا بامروز فدرالیسم خود را حفظ کند. بر عکس فدرالیسم های های مصنوعی اتحاد شوروی و یوگسلاوی پیشین که اسباب جدائی ملت های زیر ستم را از آن کشور ها فراهم ساخت. تا زمانی که دولت در صدد یکپارچگی فرهنگ ها و هماهنگ کردن آنان نباشد؛ گوناگونی عادات، سنت ها، قواعد زندگی و مسکن، قواعد اجتماعی حاکم در روستاها و شهرها، زبان و لهجه و مراسم مذهبی معرف هر گروه خواهد بود. برخی از حکومت های محلی می کوشند تا به هر بهائی اقوام و حتی قبایل را در هم ادغام نموده و آنان را یکپارچه سازند در حالی که آنان رغبتی به این دگرگونی ندارند. از این رو، چاره جوئی برای قبائل ضروری است و دولت هند باید به آنان اجازه دهد تا روش زندگی خود را حفظ کرده و آن را برحسب شاخص هائی که خود می پسندند دگرگون کنند. یگانه سازی آنان ممکن نیست اما می توان ابزار لازم را برای آنان فراهم کرد تا بتوانند از امکانات کشور بهره مند شوند. شناخت حقوق مالکیت آنان گام بزرگی در این راه خواهد بود.

امر دیگری که باید برای ملت سازی در هند بکار گرفته شود موضوع ازدواج خارج از قومی، کاستی و منطقه ای است. عرفی گرائی قانون اساسی که مایه ناراحتی افراط گرایان مذهبی، ارتشی و پلیس فدرال و حکومت محلی است 30؛ آزادی اجتماعات، وجود جوامع مدنی، گوناگونی وسائل ارتباط جمعی بویژه در مطبوعات نخبه و دادگستری قوی همه و همه سبب شده اند که چارچوب قانونی دموکراسی هند از زمینه های نسبتاً کاملی برخوردار شود. و تنها از این نظر است که هند به «بزرگترین دموکراسی دنیا» تبدیل شده و می شود. جان کنت گالبرایت 31 (John Kenneth Galbraith) گفته بود که دموکراسی هند «هرج و مرجی است که کارائی خود را دارد.» به همین ترتیب، فدرالیسم هند را نیز می توان نوعی بی نظمی مولد (Fructueux chaos) خواند 32.

هویت ملی مشترک یا تعلق به ملتی هندی برای هندیان تازه است. از نظر تاریخی سرزمین هند، در سده های دراز، صحنه مبارزه های گوناگون در میان قدرت های منطقه ای بود؛ اما هیچیک از آنان نتوانست همه خاک هندوستان را زیر تسلط خود قرار دهد. دنباله همه اقدامات یگانه سازی، به تجزیه امپراتوری به کشورهای سلطنتی مستقل منتهی شد. خلق های هندی هر یک انبانی از فرهنگ شگفت خود را به همراه دارند که تا بامروزه زنده مانده است 33.

با همه این احوال باید گفت هند همواره در درازای تاریخ خود در برابر هجوم، قحطی، خشونت های مذهبی، شورش های سیاسی و دیگر حوادث مقاومت کرده است. امروزه نیز با همه دشواری های ناشی از گوناگونی ها: زبانی، قومی و جغرافیائی، هند پیروزی نسبی برای برقراری دموکراسی را یافته است. اما فدرالیسم توانائی حل همه دشواری ها را نداشته است. مردم هند نهادهای دموکراتیک خود را مورد تردید و کشمکش قرار نمی دهند و این حربه موثری است برای ریشه دار کردن دموکراسی در شبه قاره هند.



بوسنی و هرزه گوین

ترکیب جمعیتی این کشور در سال 2000 میلادی، 48% بوسنیایی، 37% سرب، 3.14% کروآت ها (Croat) و شمار کمی ترک و کولی، بودند. سه ملت بنیانگذار فدراسیون عبارتند از: بوسنیایی ها (بیشترین شان مسلمان) سرب های بوسنیایی (اکثرا ارتدوکس) و کروآت های بوسنیایی (بیشترین شان کاتولیک).

دین و مذهب مردم کشور: 40% مسلمان، 31% ارتدکس، 15% کاتولیک و 14% از پیروان ادیان و مذاهب گوناگون هستند. زبان های بوسنیایی، کرواتی و سرب - که هر دو یک زبان هستند - زبان های رسمی است. این سه زبان معرف سه ملت تشکیل دهنده کشور است. 34.

جمهوری فدرال، مرکب از دو حکومت محلی به نام فدراسیون کروآت - مسلمان و دیگری جمهوری سرپسکا (Srpska) - (جمهوری سرب های بوسنی) است. جمهوری فدرال زیر نظارت نماینده عالی سازمان ملل متحد برابر با سازش دایتون در 14 دسامبر 1995 بوجود آمده است. در نتیجه قانون اساسی بوسنی و هرزه گوین را نه مردم آن بل، «طرفین قرار داد» - یا بهتر گفته شود «طرف های متخاصم» در جنگ های داخلی تهیه کرده اند و مردم بوسنی و هرزه گوین نقشی در برقراری قانون اساسی نداشتند. طرز تشکیل مجلس خلق ها (سنا)، رای گیری در قوه مقننه، اتفاق آرا در شورای ریاست جمهوری و موضوع زبان، نشان می دهد که فدراسیونی مصنوعی بر اساس قوم گرائی 35 قوی بوجود آمده که سخت سست بنیاد است.

پس از فرو ریزی فدراسیون یوگسلاوی، دولت های نوین هر یک مشروعیت خود را از ویژگی ملی خود با اخراج «نابودی» غیر خودی ها «بدست آوردند. به عنوان نمونه، در کروآسی، با اخراج و جابجایی سربی ها، ویژگی ملی بدست آمد و مقدونیه، برای ایجاد همین ویژگی کشور در آستانه جنگ داخلی قرار گرفت. 36. در بوسنی و هرزه گوین، کشتارها و جابجایی های اجباری مردم نتوانست پیروزی یک گروه ملی به گروه دیگر را تثبیت کند. فاجعه آن چنان برای اروپا بزرگ بود که جامعه بین المللی همه نیروی خود را برای خاموش کردن آن بکار گرفت و به جدایی اقوام و ملت ها، در قالب یک فدراسیون، صحنه گذاشت؛ بی آن که همه ابزارها و وسایل لازم در اختیار فدراسیون قرار داشته باشد. ساده تر آن که جامعه بین المللی آتش را خاموش کرد ولی برای از میان بردن آتش های نهفته اقدامی نکرد.

اقوام گوناگونی که در این سرزمین با یکدیگر همزیستی داشتند با «پاکسازی قومی» از هم جدا شده اند بی آن که یک قوم در اکثریت شمارشی باشد. امروزه آنان در دوازده منطقه کوچک زندگی می کنند که در هر یک از این منطقه ها قومی تقریباً یکدست روزگار می گذرانند. پس از سازش دایتون، هر چند که پاکسازی قومی با توسل به خشونت از میان برداشته شده است؛ اما، روح بدبینی و قوم ستیزی بگونه ای دیگر رخ نموده است. بنا بر گزارش دیوان قانون اساسی بوسنی و هرزه گوین، در سال 1991، 3.54% از مردم جمهوری سرپسکا را سربی ها تشکیل می دادند اما این شمار در سال 1997، به 79.96% رسید. در همان مدت شمار سربی ها ساکن فدراسیون کروآت - مسلمان از 62.17% به 32.2% کاهش یافت. 37. جنگ های داخلی، ترس از همسایه و اشتیاق زندگی در میان «خودی ها» بی مداخله «غیر خودی ها»، را در میان مردم کاشت. سازش دایتون، اصل وحدت را پذیرفته است اما در عمل چند پارگی ناشی از جنگ را تثبیت کرد. چنین ساختار حقوقی در جهان بی سابقه است و اصل وحدت فدرالیسم، بوسیله کروآت ها، زیر پا گذاشته می شود؛ زیرا آنان عملاً مستقل از فدراسیون عمل می کنند.



IRANWORLDINSTITUTE

در انتخابات سال 1996، سه حزبی که اکثریت را به دست آوردند، عبارت بودند از جامعه دموکراتیک کروآت (HDZ)، حزب مسلمان کردار دموکراتیک (SDA) و حزب دموکرات سرب که هر سه در جنگ های داخلی شرکت داشتند؛ و این بار سیاست را، که همان جنگ با وسایلی دیگر است، انتخاب کردند. نتیجه گرایش های قومی یا ملی احزاب در بوسنی و هرزه گوین سبب شده است تا هیچ طرحی که متضمن حقوق جمعی و کلی کشور باشد بتصویب نرسد.

نمایندگان عالی بین المللی برای ایجاد وحدت به وسایلی خود سرانه متوسل می شوند که این اقدام در امور اقتصادی و رفت و آمد مردم موثر بوده است. مانند ایجاد پول رایج، پلاک های یکنواخت برای اتومبیل ها. اما، دوباره سازی فضای چند قومی، بویژه در جمهوری سرپسکا، ناکام مانده است.

نمایندگان بین المللی دو بار در سال 1997 و 2003 برگزیدگان مردم را از کار برکنار کرده اند. نخستین بار، رهبر حزب رادیکال (ناسیونالیست افراطی) و در دومین بار رئیس جمهوری مشترک کشور و عضو حزب SDS را به خاطر فروش اسحه به عراق. در این کشور، حزب اسلام گرای SDA، می پندارد که با توافق دایتون مقداری از پیروزی های نظامی خود را از دست داده و امتیازات سرزمینی زیادی را به سربی واگذار کرده است. در نتیجه، خواستار اجرای کامل توافق دایتون است تا همه پناهنده ها به خانه و کاشانه خود باز گردند و عاملان جنگ و خشونت های قومی مورد پیگرد قرار گیرند. در حزب HDZ (کروآتی ها) نیز گرایش قومی و ملی وجود دارد. سرآمدان و اعضای این حزب هنور «روزگار خوش و کوتاه» استقلال جمهوری کروآت هرزه بوسنیا به سال 1991 را فراموش نکرده اند. آنان آرزوی برگشت به هرزه گوین غربی را دارند که بیشترین ساکنان آن کروآت هستند. در این فدراسیون همکاری میان مسلمانان و کروآت ها اگرچه ناممکن بل، دشوار است؛ زیرا کروآت ها اعتقاد به برابری هر دو قوم دارند در حالی که مسلمانان چون در اکثریت عددی هستند نقش خود را برتر می دانند. تقسیم شهر موستار به دو قسمت و ثابت ماندن این تقسیم شاهدهی از نبود همراهی و همکاری میان آن دو قوم است.

در جمهوری سرپسکا نیز حزب SDS دارای قدرت است و برای بهم نخوردن یکدستی و همگونی مردم که اکثریت آنان سربی هستند با بازگشت مردم آخراج شده از این سرزمین به خانمان خود مخالفت می کند. همکاری این جمهوری با جمهوری سرب و منتگرو بیشتر از همکاری با فدراسیون بوسنی و هرزه گوین است.

نیروهای بین المللی حافظ ثبات (SFOR) هم درکار بوسنیایی ها و هم در امور کروآتها مداخله دارند. در کار اولی ها برای شکار هواخواهان القاعده که گویا میان مجاهدان خارجی ساکن بوسنیا هستند و برای دومی ها دست به انحلال بانک موستار زدند تا از کمک به سازمان های غیر قانونی کروآت جلوگیری شود. در میان دو نیرو مخالف: جامعه بین المللی خواستار تمرکز و نیروهای قومی خواستار گریز از مرکز، دولت فدرال طبل تو خالی بیش نیست 38.

در همه بوسنی و هرزه گوین، حقوق برسمیت شناخته در قانون اساسی، تنها برای اکثریت اعمال می شود. برای اقلیت ها، این حقوق تنها در قانون وجود دارد و در عمل اجرا نمی گردد. سرآمدان کشور نیز، تنها هنگامی به حقوق مندرج در قانون اساسی احترام می گذارند که حقوق قومی آنان - بویژه اگر درمحلی اکثریت داشته باشند مطرح باشد. برای بسیاری از ناظران کانتون سازی در کشور سبب ایجاد اقلیت های نوینی شده است که اعضای آن از هیچ حمایتی برخوردار نیستند.

در فدراسیون بوسنی و هرزه گوین، سیاست فدرالی سیاستی واژگونه است به عنوان نمونه خطوط تلفنی مشترک در میان دو واحد تشکیل دهنده آن وجود ندارد؛ هر یک از آنان پلاک اتومبیل متفاوتی برای خود برگزیده اند تا ورود و خروج اتومبیل ها به داخل هر یک از واحد های عضو فدراسیون دشوار و کنترل شود.



از دیگر نمونه های سیاست و ازگونه فدرالی استفاده از بند 2 ماده 3 قانون اساسی است که به حکومت های محلی حق برقراری رابطه با کشورهای همسایه را می دهد. حکومت کروآت - مسلمان از یک سو و جمهوری سربسکا از سوئی دیگر، بترتیب با جمهوری کروآسی و جمهوری سرب و منتنگرو روابط نزدیکی را برقرار کرده اند. بگونه ای که هر دو جمهوری اخیر شبکه تلفنی، پستی، گمرکی و حتی پلیسی خود را در واحد های عضو فدراسیون بوسنی و هرزه گوین برقرار کرده اند؛ بی آنکه دولت مرکزی فدراسیون رضایتی به آن داده و یا در ایجاد آنها نقشی داشته باشد.

هر یک از دو حکومت محلی خود را در سطح بین المللی مستقل می پندارد و اعتنائی به قانون اساسی نمی کند. زیاده روی در این کار سبب شد تا در آوریل 2003، نماینده عالی سازمان مل متحد، خواستار حذف کلمه استقلال از قانون های اساسی هر دو حکومت شود.

سست بنیادی فدراسیون بوسنی و هرزه گوین چنان است که با همه کمک های مالی اتحادیه اروپا و با همه کنفرانس هایی که برای پذیرش این کشور به اتحادیه اروپا تشکیل شده و می شود؛ و با اینکه بوسنی و هرزه گوین، در سال 2002، به عضویت شورای اروپا پذیرفته شده است؛ نظام فدرالی، هر گونه امید عضویت این کشور در اتحادیه اروپا را از میان برداشته است. سازمان مستقل « پیشگامی برای ثبات اروپایی» (European Stability Initiatives) که به عنوان مشاور اتحادیه اروپا عمل می کند؛ دوباره سازی نهادهای فدراسیون بوسنی و هرزه گوین را لازم می داند و پیشنهاد می کند که بجای داشتن دو حکومت محلی عضو فدراسیون، برابر با توافق دایتون، کشور به دوازده کانتون تقسیم شود. پیشنهادی که حزب های ملی گرا از آن واهمه دارند؛ 39 اما، حزب های دیگر - خواه کروآت و خواه بوسنیایی خواهان انحلال دو حکومت محلی، که کشور را بگونه کنفدراسیون در آورده است، هستند. این نظر از حمایت ضمنی کروآسی برخوردارست ولی سرب و منتنگرو به شدت با آن مخالفند 40.

ائتلاف سه حزب ملی گرائی که سال ها با هم جنگیده اند، امکان هر گونه قدرت نمایی و یا ابتکار اصلاحات دولت فدرال را از میان برده است. شمار کمی از اصلاحاتی که به رهبری نماینده عالی کمیسیون بین المللی انجام گرفت از سوی همین احزاب مورد انتقاد واقع شده و او را « نایب السلطنه امپراتوری » خوانده اند. قیومت سنگین جامعه بین المللی به احساس بی مسئولیتی مدیران کشور شتاب بیشتری بخشیده است 41. فدرالیسم اگر بر اساس همیاری و همکاری نباشد احتیاج به قیم و سرپرست دارد و آنچه را که از میان برداشته می شود استقلال و حاکمیت مردم است.

سِربِی و مونتنگرو

نام رسمی کشور : اتحاد دولت های سرب و مونتنگرو (Drzavna zajednica Srbija i Crna) است. پایتخت رسمی برای کشور وجود ندارد؛ هر چند که بلگراد مرکز مجلس ملی و دولت است. نهاد های دیگر اتحاد در بلگراد و پودگوریکا (Podgorica) (پایتخت مونتنگرو) پراکنده اند.

ترکیب جمعیتی: 3/ 63% جمعیت کشور سربیه ها هستند. آلبانیایی 5/ 17%، مجارستانی 3/ 3%، کولی ها 1/ 1%، کروآتی 1/ 1%، اسلواکی ها 0/ 6%، مقدونیایی ها 0/ 4%، رومانیایی ها 0/ 4%، بلغاری ها 0/ 2% و شمار کمی از اوکرائینی ها، ترک ها و اسلونی ها بقیه جمعیت کشور را تشکیل می دهند.

دین : 65% از مردم این کشور ارتدکس، 19% مسلمان و شمار کمی کاتولیک، پرتستان و پیروان مذاهب دیگر هستند.



IRANWORLDINSTITUTE

95% مردم از زبان سرب‌بی استفاده می‌کنند. اتحاد دولت‌ها زبان رسمی ندارد؛ اما هریک از جمهوری‌های تشکیل‌دهنده آن زبان رسمی خود را دارد. در سربستان، از زبان سرب‌بی و در مونتنگرو هم از زبان سرب‌بی و هم زبانی به نام مونتنگروئی، که ماندگی فراوانی با زبان سرب‌بی دارد، استفاده می‌شود. زبان هائی دیگر مانند زبان مجاری، آلبانیائی نیز مورد استفاده اقلیت هاست. پس از فروری جمهوری سوسیالیستی یوگسلاوی، دو جمهوری سرب و مونتنگرو به تشکیل جمهوری فدرال یوگسلاوی (RFY) دست یازیدند (27 آوریل 1992). پس از گذار از بحران هائی، در چهاردهم ماه مارس 2002، بنیان اتحاد دولت‌های سرب و مونتنگرو را گذاردند.

باتوجه به آنچه را که در مورد بوسنی و هرزه گوین خواندیم، به خوبی می‌توان دید که با سقوط جمهوری سوسیالیستی یوگسلاوی، هر گوشه‌ای از خاک آن کشور، بگونه‌ای ویژه در جستجوی راهی برای حل دشواری‌های خود برآمد؛ هر چند که آن دشواری‌ها و مسایل در میان همه تشکیل‌دهندگان یوگسلاوی مشترک بود. در نظام کمونیستی، جمهوری‌های تشکیل‌دهنده کشور، همه چند ملیتی بودند و ترکیب قومی آنان بسیار پیچیده بود. از سال 1980، همان جمهوری‌ها، بر روی ویرانه‌های یوگسلاوی پیشین، به تشکیل دولت‌های نوین دست یازیدند که اساس و پایه اغلب آنان بر خشونت و جنگ داخلی بود که همزیستی ملت‌ها و اقوام را از میان برداشت. یکی از ویژگی‌های نظام کمونیستی تیتو، شناسائی و یا آفرینش ملت‌ها و ملیت‌ها بود. هدف این اقدام تیتو، پیشگیری از برخورد پیشینه دار میان سرب‌بی‌ها و کروآت‌ها بود. بدینسان، از سال 1945، ملت‌های مونتنگروئی، مقدونیائی و سپس در سال 1968، ملت مسلمان بوسنیائی به رسمیت شناخته شد. برای آلبانیائی‌ها ساکن کوزوو، استان خود مدیر کوزوو خلق گردید. نتیجه آن که، تعلق مردم به ملیت و قومیت افزایش یافت؛ مانند مورد آلبانیائی‌ها و یا سرب‌ها که برخی از آنان، با عناوینی نوین مانند مونتنگروئی، مقدونیائی و یا بوسنیائی خود را تافته‌ای جدا از مجموع پندارند.

پیش از مرگ تیتو، هشت واحد تشکیل‌دهنده جمهوری سوسیالیستی فدرال یوگسلاوی (جمهوری‌ها و سرزمین‌های خود مدیر) به دو گروه چهار واحدی تقسیم شده بودند. در سال 1965، با ایجاد «صندوق کمک به جمهوری‌ها و استان‌ها توسعه نیافته» این دو دستگی رسمیت یافت. چهار واحدی که قرار بود به این صندوق یاری رسانند همه در شمال کشور بودند: اسلوونی، کروآسی، ویوودین و سربستان. مناطق توسعه نیافته: بوسنی-هرزه گوین، مونتنگرو، کوزوو و مقدونیه در مناطق کوهستانی کم ارتباط در جنوب کشور قرار داشتند. امروزه با همه حوادثی که بر مردم گذشت دو گانگی یاد شده همچنان پایدارست. از چهار واحد پیشرفته، که از آنان یاد کردیم، سه واحد به استقلال دست یافتند: سرب‌بی که ویوودین را همراه خود دارد، اسلوونی، و کروآسی. چهار واحد توسعه نیافته به شبه دولت 42 تبدیل شده اند مانند بوسنی، مونتنگرو، کوزوو و مقدونیه. زیرا وضعیت کنونی آنان پیامد تصمیم نیروهای خارجی است: بوسنی همانگونه که خواندیم بر حسب قرارداد دایتوان، کوزوو به موجب قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل متحد، مقدونیه زیر فشار بین‌المللی که مانع فروری آن شده و می‌شود و سرانجام مونتنگرو، زیر فشار اتحادیه اروپا، از استقلال خود چشم پوشید و مجبور به امضای قرارداد با سربستان شد. در 14 ماه مارس 2002، موافقت نامه کلی‌ای، در بلگراد زیر نظارت و فشار اتحادیه اروپا، میان سربستان و مونتنگرو بامضا رسید که برابر آن اتحاد دولت‌های سربستان و مونتنگرو جایگزین جمهوری فدرال یوگسلاوی شد؛ و این هشتمین نامگذاری برای اجتماع اسلاو‌های جنوبی بود. پیامد این موافقت نامه، تصویب منشور قانون اساسی و قانون اجرائی آن در پارلمان‌های سربستان و مونتنگرو برای جمهوری تازه در 27 و 28 ژانویه 2003 بود؛ که پس از آن موجودیت رسمی کشور نوین را در 4 فوریه 2003 اعلام کردند. در موافقت نامه بلگراد، نقش مهم و اساسی اتحادیه اروپا، به عنوان ناظر اصلاحات وسیع، بویژه در امور اقتصادی و بازرگانی تثبیت شد. سازمان ملل متحد، در آوریل 2003، اتحاد دولت‌های سربستان و مونتنگرو را به عضویت خود پذیرفت. اتحاد سربستان و مونتنگرو، از آغاز با زخم چرکینی، که ناشی از سلطه جوئی سرب‌بی‌ها در کوزوو بود، به دنیا آمد. هر چند که دو جمهوری تشکیل‌دهنده، از نظر قومی، مذهبی با هم تفاوت ندارند؛ جز آنکه سربستان از لحاظ وسعت هشت برابر، از نظر جمعیت 16 برابر و از لحاظ اقتصادی 20 بار قوی‌تر از مونتنگرو است. مونتنگرو، با شصت و پنجهزار نفر جمعیت، تنها 6% از تولید ناخالص اتحاد دولت‌ها را تولید می‌کند. برگزیدن سیاست ویژه‌ای برای امور اقتصادی و مالی مانند: قانون‌های اقتصادی ویژه، بانک مرکزی جداگانه، قانون‌های بانکی مستقل، مانعی برای مشارکت این جمهوری در اقتصاد شریک حقوقی اش، سربستان، است. کوشش‌های اتحادیه اروپا بر ای زدودن موانع نظام گمرکی در میان دو جمهوری به جائی نرسیده است.



IRANWORLDINSTITUTE

تشکیل چنین فدراسیونی میان دو دولت با چنین نا برابری دشوار و اداره آن دشوارتر است. از این رو، در صحنه بین المللی این اتحاد را چندان جدی تلقی نمی کنند و از آن به نام « دولتی که باید در کتاب فهرست رکوردهای جهانی» ثبت شود و یا « دولت فرانکشتینی» یاد می کنند. این نامگذاری از سوی تحلیل گران حرفه ای انجام گرفته نه از سوی مردم دو جمهوری که از آغاز، در هنگام امضای موافقت نامه بلگراد، با اتحاد دو دولت مخالف بودند. بدینگونه، همین تحلیل گران دولت نوین را به نام های گوناگون: اتحادیه، فدراسیون و کنفدراسیون نیز می نامند.

آثار جدائی خواهی بر اساس تفکیک قومی را می توان چنین خلاصه کرد:

رنجیده ترین سرزمین ها در درازای جنگ های داخلی یوگسلاوی پیشین، سرزمین های بوسنی و کوزوو بودند؛ در حالی که منطقه هایی مانند مونتنگرو و مقدونیه کمتر از آفت جنگ آسیب دیدند. بیشترین مردم دو سرزمین های بوسنی و کوزوو مسلمان بودند که لبه تیز خشونت سربیی ها متوجه آنان شد. مردم دو منطقه دیگر، که بیشتر ارتدکس بودند تا حد زیادی از این خشونت ها برکنار ماندند. برخی از این ملت ها متحمل نیروی گریزاز مرکز داخلی شدند مانند سرزمین بوسنی که در آن سربیی ها و کروآت ها به ترتیب خواهان پیوستن به سربستان و کروآسی بودند؛ ویا مانند سرزمین مقدونی که در آن آلبانیایی ها خواستار الحاق به آلبانی بودند. مردم مونتنگرو و کوزوو متحمل فشار تمرکز گرایان خارجی (سربیی ها) شدند که خواستار الحاق آنان به اتحاد دولت های سربستان و مونتنگرو بودند.

به جز مونتنگرو، در همه این شبه دولت ها، نیروهای بیگانه زیر عنوان های گوناگون حضور دارند. در بوسنی نیروهای (SFOR) در کوزوو نیروی (KFOR) و در مقدونیه نیروهای اروپائی. در بوسنی، و در کوزوو اداره امور زیر نظارت بین المللی است. در این سرزمین آخری هیئت اداره موقت سازمان ملل متحد به نام (MINUK) اداره امور را به دست دارد. با توجه به اختیارات نمایندگان بین المللی در این دو سرزمین می توان بوسنی را زیر قیمومیت و کوزوو را تحت الحمايه نامید.

بر عکس بسیاری از کشور فدرال، اتحاد دولت های سربستان و مونتنگرو، ناشی از اراده مردم آن دو کشور نبود و تنها اتحادیه اروپا بود که برای حفظ آرامش در داخل اروپا چنین داری تلخی را به مردم تحمیل کرد. نتیجه آن که نه نظر مردم خواسته شد و نه همه پرسبی صورت گرفت و تنها سیاست پیشگان آن را به امید ورود به اتحادیه اروپا پذیرفتند. امروزه اتحادیه اروپا شرایطی مانند: بهبود وضع اقتصادی، بازنگری در امور قضائی و سیاسی را مطرح می کند و از همه مهم تر، برای سربیی، همکاری بی چون و چرای این کشور با دادگاه بین المللی یوگسلاوی و پذیرش نقش نیروهای بین المللی در کوزوو را خواستار است. اتحادیه اروپا، برای امضای موافقت نامه سران هر دو دولت را زیر فشار قرار داده بود و استدلال می کرد که موافقت نامه گامی بزرگ در راه آرامش منطقه است. از این رو، تنها اتحادیه اروپا، سیاست بازان و نخبگان محلی دو جمهوری چنین قبائی را برای مردم دو کشور دوختند بی آن که نظر خواهی یا همه پرسبی از آنان صورت بگیرد. مداخله اتحادیه اروپا چنان بود که، به هزل یا به جد، برخی از دست اندکاران پیشنهاد می کردند تا دولت جدید به نام سولانی (So) (Ianie) نامیده شود؛ زیرا خاویر سولانا (Javier Solana)، نماینده اتحادیه اروپا، نقشی اساسی در نوزائی دولت نوین داشت. شگفت آنکه، با چنین نقش اساسی که اتحادیه اروپا، در باره موافقت نامه بلگراد و منشور قانون اساسی، بر عهده داشت؛ ناکارائی دولت مشترک نا رضایتی اتحادیه اروپا را برانگیخته است. بگونه ای که نبود نظام بازرگانی و گمرکی مشترک، کمبود قوانین مشترک برای حفظ حقوق و مالکیت آثار ادبی و نبود نهادی مشترک برای تهیه آمار؛ سبب شده است تا اتحادیه اروپا با اخطار به هر دو دولت تشکیل دهنده فدراسیون از هرگونه مذاکره برای پذیرش آنان در اتحادیه اروپا خودداری کند.



IRANWORLDINSTITUTE

بدینگونه، اتحادیه دو دولت بنیادین محکم نداشت و به همین دلیل به جای قانون اساسی، سندی سیاسی تهیه شد که در آن هدف های سیاسی کلی و سازمان نهادهای مشترک تعریف شده است. این نهادها، بویژه وزارتخانه های دولت فدرال تنها برای ایجاد هماهنگی میان دو دولت است نه به صورت نهادی دولتی واقعی.

خلاصه آنکه، منشور قانون اساسی سرِبستان و مونتنگرو، چهارمین نظام حقوقی را برای این دو کشور در مدت شصت سال ایجاد کرده است. اگر در پایان سه سال، دوره موقتی اعتبار منشور، فدراسیون بتواند به زندگی خود ادامه دهد مردم دو کشور صاحب نظام حقوقی پنجمی خواهند شد. 43 ناپایداری این دولت نوزا چنان است که کلیسای ارتدکس کشور، برگشت به رژیم سلطنتی را مرهم دردهای مردم اعلام کرده است. 44.

اتحاد دولت های سرِبستان و مونتنگرو، هم در نهادها و هم در صلاحیت و اختیارات دولت ها بر بنیادی سست استوار بود. سرِبی ها تمایل چندانی به این اتحاد نداشتند زیرا با همه وعده ها برای پذیرش در اتحادیه اروپا، اتحاد دولت های سرِبستان و مونتنگرو جزو آخرین نامزدها در فهرست نامزدان بود. مردم مونتنگرو هم منتظر سال 2006 بودند تا با انجام همه پرسبی، خود را از شبه دولتی که به آنها حکومت می کنند برهانند. در همه پرسبی ماه می 2006، 55/5% از مردم این سرزمین به استقلال خود رای مثبت دادند تا بتوانند هر چه زودتر به اتحادیه اروپا و پیمان ناتو به پیوندند. مجلس مونتنگرو، در سوم ژوئن 2006 استقلال کشور را اعلام داشت و در 28 همان ماه سازمان ملل متحد این کشور را به عنوان یکصد و دومین کشور عضو پذیرفت.

پس از گذشت بیش از 14 سال از آغاز جنگ های داخلی در یوگسلاوی پیشین، به خوبی دیده می شود که برای درمان نا بسامانی ها نه فدرالیسم و نه جدائی خواهی راه حل درمان دردها نیست. ملت سازی و یا دولت سازی که کشورهای بزرگ به دنبال آن هستند، سرانجامی جز ایجاد کشورهای زیر قیمومیت و یا تحت الحمایه نخواهد داشت. با همه جنگ های داخلی و توافق هایی که به تزویر و ریا از سوی سیاستگذاران داخلی و دولت های بزرگ به مردم این منطقه تحمیل شده است؛ هنوز پرسش های فراوانی برجای مانده است مانند: وضعیت حقوقی کوزوو، وضع جمهوری سرِبسکا که در آرزوی الحاق به سرِبستان است و غیره.

1 - لوموند اول اوت 2002 « A Crostwitz, les Serbes de Lusace défendent leur école sorabe » - Martin Plichta
2 - نشریه Outlook, چاپ دهلی نو، بنقل از نشریه Courier international شماره 747، 24 فوریه تا 2 مارس 2005، پاریس.
3 - در میان 133 کشور جهان، پاکستان، در سال 2003 میلادی، از نظر فساد مالی در ردیف نود و ششم قرار داشت. بنگرید:

<http://www.transparency.org/>

4 - گزارش فدراسیون حقوق بشر 2004/12/7 به هنگام بازدید پرویز مشرف از پاریس

5 - خبرگزاری بی بی سی به نشانی: <http://www.bbc.co.uk/news>

6 - J.L. Racine, op.cit.,

7- Mariam Abou Zahab, op.cit.,

8 - Idem

9 - J. Delvert, Malaisie, in Encyclopédia Universalis, Paris 2002.

10 - Jean, Delvert, op. cit.,

با این توضیح که در قانون اساسی مالزی نکره از مذهب نشده است و تنها دین اسلام را ذکر کرده اند.

11 - <http://www.dfait-maeci.gc.ca/kualalumpur/welcomekit-fr.asp>

12 - Philippe Régnier, op.cit.

13 - Peroncel Hugoz J. P, op. cit;

14 - Mahathir Mohamad, The Malay Dilemma, Times Books, Singapour, 1970.



IRANWORLDINSTITUTE

- 15 - David Camroux « Le nationalisme perversi de la Malaisie », le Monde diplomatique, Paris février 1999
- 16 - Denis de Rougemont (SD), Dictionnaire international du Fédéralisme, Bruylant, Bruxelles, 1994, pp 420- 422, 391 - 393 .
- 17 - Philippe Régnier, op. cit ; p. 393
- 18 - بنگرید به پاکستان، مالزی در همین نوشته .
- 19 - هندی هائی که در خدمت ارتش استعماری بودند را سی پاپیس مینامند.
- 20 - روزنامه شرق، 6 بهمن 1383 ، تهران
- 21 - <http://hrw.org/english/docs/2004/07/10/india9051.htm>
- 22 - نشریه Tehelka، دهلی نو، برگرفته از هفته نامه 3 Courier international، تا 9 مارس 2005 ، پاریس
- 23 - George Mathew " Le conflit au Cachemire" Fédérations, volume 2, numéro 3, avril 2002
- 24 - Idem.
- 25 - نشریه Thelka، دهلی نو، یاد شده.
- 26 - <http://www.macrosociologie.com/macrosociologie/asi2c.htm>
- 27 - Gilbert Etienne, op.cit.,
- 28- Fédérations, vol. 4, no 2, juillet 2004
- 29 - بنگرید به نقدی بر فدرالیسم، یاد شده، صص 86 به بعد.
- 30 - www.macrosociologie.com/macrosociologie/asi2c
- 31 - اقتصاد دان، استاد دانشگاه هاروارد و سفیر ایالات متحده آمریکا در هند (1961- 1963)
- 32 - Ash Narain Roy, in Fédérations, vol. 4, no 1, mars 2004
- 33 - M. Zhuang HAN, « Introduction au régime juridique de l'Inde » in, Juriscope 2003, www.juriscope.org.
- 34 - شمار جمعیت و زبان از کتاب :
L'état du monde, 2004, La découverte, Paris, 2003 , p. 516,
- 35 - Marianne Ducasse-Rogier, op.cit. pp.23-24
- 36 - Jean-Arnault Dérens, « Poussée ultranationaliste en ex-Yougoslavie », Le Monde diplomatique, mars 2004
- 37 - Robert M. Hayden, 13 avril 2002 , in, <http://www.reportermagazin.com/>
- 38 - Paul Garde, « Etats et quasi-Etats dans les Balkans, Politique internationale, Paris été 2003.
- 39 - « Making Federalism Work - A Radical Proposal For Practical Reform » in, www.esiweb.org
- 40 - Nikola Guljevatej, op.cit ; p. 516
- 41 - Christophe Solioz et Svebor Dizdarevic (sous la dir. de), Bosnie-Herzégovine : les enjeux de la transition, L'Harmattan, Paris, 2003.
- 42 - Paul Garde, op,cit ;
- 43 - Forum of Federation, F é d é r a t i o n s, vol. 3, no 2, mai 2003, Ottawa, Canada,
- 44 - Jean Arnault Dérens.op :cit